

به نام هستی نگار

منصور آسمان‌ها

برداشتی از زندگی شهید منصورستاری

به نزد کهان و به نزد مهان***به اذیت موری نیرزد جهان
به رنج اندر است ای خردمند گنج***نیابد کسی گنج نابرده رنج

سلام اول هر کلامه و کلام باعث ارتباطه و والسلام؛ پس سلام؛ دلتون خوش
لبتون خندون و روزی تون فراوون؛ سرزنده و سارنده باشین که ایران عزیز ما
بنده به وجود نازنین شماست، شمایی که باید تاریخ بخونین و نقل مردان
بزرگ رو بدونین تا بفهمین راز بزرگی اون‌هارو و این که چه کردند بزرگ‌مردان
ایران تا جاودان شدن در این خاک و اسمشون تا ابد بر تارک تابناک تاریخ این
مملکت ثبت و ضبط می‌مونه؛ امروز هم اگه دل به این نقل بدین و هوش و
خواستون شیش‌دنگ به این حکایت باشه قراره باهم داستان زندگی یکی از
مردانی رو ورق بزنینم که آزادی ایران آرزوش بود و استقلال این خاک مرامش
امرزمی‌خوایم باهم از یک شهید بزرگ حرف بزنینم مردی که تمام وجودش
شوق خدمت به هم‌نوعاش بود و سر آخر هم سر همین راه و تو همین مسیر
خدمت، جونش رو تقدیم این مملکت کرد شهید والامقام منصور ستاری

اشاره به تصویر کودکی شهید ستاری

یکی از روزهای دل‌انگیز و بهشتی اردیبهشت سال ۱۳۲۷ در روستای ولی‌آباد شهرستان قرچک تهران و توی دل یک خانواده‌ی مذهبی که شیخ حسن ستاری پدر اون خانواده بود پسری متولد شد که اسمش رو منصور گذاشتن؛ پدر منصور شاعری فاضل بود که از اصفهان به تهران هجرت کرده، با دست خالی منطقه‌ای را حوالی ورامین، آباد کرده و تو همون روستای ولی‌آباد مدرسه‌ای هم ساخته بود. منصور دوران کودکی در روستای زادگاهش مدرسه می‌رفت اما با مرگ پدر در سانحه‌ی رانندگی و در سن ۹ سالگی اون مجبور بود هر روز ۱۲ کیلومتر مسیر خونه تا مدرسه رو

تصویر پیاده رفتن مسیر طولانی مدرسه در حالی که شهید ستاری کتاب می‌خواند

پیاده بره تا به مدرسه برسه و تمام این مسیرو با شوق آموختن درحال کتاب‌خوندن طی می‌کرد تا هم راه طولانی براش کوتاه بشه و هم از همین فرصت هم برای کسب دانش و دانستن نادانسته‌ها استفاده کنه. این مسیر این‌قدر سخت بود که حتی یک‌بار به دلیل سرمای هوا انگشتای پاش سیاه شد و ناخن‌های پایش افتاد؛ اما منصور که عاشق پیشرفت ایران بود تمام سختی‌هارو به جان خرید



تصویر کارکردن منصور که نوجوانی لاغر و نحیف است در کوره آجرپزی

منصور به همون اندازه که حواسش به درس و آینده‌ی خودش بود نیم‌نگاهی هم به خانواده داشت که با فوت پدر تأمین معاش براشون سخت شده بود؛ منصور هم توی تابستون‌ها برای این که کمک‌حال خانواده باشه با وجود جثه‌ی کوچک و اندام ظریفش توی کوره‌ی آجرپزی کار می‌کرد؛ یه لحظه تصور کنین گرمای تموز مرداد، دمای چندصددرجه‌ی کوره و یه نوجوون ۱۲، ۱۰ ساله هم‌قد و قواره‌ی شماها که الان سنگین‌ترین وزنه‌ای که دست می‌گیرین گوشه‌ی و تبلته، باید تو اون شرایط کار کنه تا نان‌آور خانه باشه. پس قدر بدونین این آرامش و امنیت رو که اگه آدم‌هایی مثل منصور نبودن الان حال و روز ما این نبود که هست.

ترا دانش و دین رهاند درست***ره رستگاری ببایدت جست
سخن چون برابر شود با خرد***روان سراینده رامش برد

یه حکایت براتون بگم از عشق و علاقه‌ی منصور به یادگرفتن مطالب جدید که دلتون حال بیاد. یه سالی توی شروع سال تحصیلی که منصور وارد مقطع تحصیلی بالاتر شده مادر برای این که پسر به خاطر لباسای کهنه و کفش پاره بین هم‌کلاساش خجالت نکشه با فروش چند کیسه آرد و یه کمی هم از پس‌اندازش منصورو با برادر بزرگترش راهی تهران می‌کنه تا کفش و لباس نو بخرن؛ اما همین‌که اون‌ها به تهران می‌رسن، چشمای منصور پشت ویتترین اولین کتابفروشی قفل می‌شه



تصویر منصور پشت شیشه کتاب فروشی

منصور به برادرش ناصر اصرار می‌کنه اون فرهنگ لغت انگلیسی رو براش بخره و برادرش هم انکار چون این پولی که مادر به من داده برای لباس و لوازم التحریر و اجازه نداریم چیز دیگه‌ای بخریم؛ خلاصه ناصر وقتی اصرار و اشک منصورو برای خرید کتاب می‌بینه طاقت نمیاره، کتاب رو می‌خره و رو می‌کنه به منصور و می‌گه: خب پسر خوب! حالا پول نداریم لباس بخریم. و منصور پیشنهاد داد از بازار سید اسماعیل تهران لباس دست دوم بخرن. در طول راه منصور چشم از کتابی که خریده بود برنمی‌داشت و با لذت اون رو ورق می‌زد و می‌خوند. مادر با دیدن کفش و لباس رنگ و رورفته به ناصر گفت: این چه لباسیه برای بچه خریدی؟ منصور هم جواب داد: عوضش تا دلتون بخواد منصورخان کتاب گرفت. همین تلاش و عشق منصور به آموختن باعث می‌شه تا بعد از گرفتن دیپلم، سال ۱۳۴۶ وارد دانشکده افسری ارتش بشه و بعد از پایان دانشکده، با درجه‌ی ستوان دومی، به خاطرهوش و استعداد سرشارش، برای طی دوره علمی کنترل رادار به آمریکا اعزام شد و سال ۱۳۵۱ به ایران بازگشت و به‌عنوان افسر کنترل شکاری نیروی هوایی، در ارتش مشغول به کار شد.



تصویر منصور در لباس افسری

شهید منصور ستاری در رشته‌ی مهندسی برق و الکترونیک هم در دانشگاه قبول می‌شه اما پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از اون هم آغاز جنگ تحمیلی فرصت ادامه‌ی تحصیل رو از این افسر لایق می‌گیره و شهید ستاری مشغول دفاع از میهن عزیزش می‌شه. یکی از خاطرات جذاب که ایثار و اخلاص شهید رو نشون می‌ده براتون نقل می‌کنم. شهید منصور ستاری با درجه‌ی سرهنگی جانشین قرارگاه رعد در جزیره‌ی مجنون بود. یه روز فهمید دشمن سایت‌های موشکی جزیره رو با موشک هدف گرفته و بلافاصله برای سرکشی به منطقه مورد هدف رفت؛ اما درست همون لحظه هواپیماهای دشمن دوباره اومدن و بمباران شیمیایی منطقه آغاز شد؛ شهید ستاری متوجه پیرمرد جهادگری شد که ماسک نداشت.

تصویر منصور در حالی که ماسک خود را به پیرمرد جهادگر می‌دهد

بلافاصله ماسکش را درآورد و به پیرمرد داد. افسر راننده با دیدن آن صحنه ماسکش رو به سمت ستاری گرفت ولی قبول نکرد و گفت: شما رانندگی می‌کنی و سلامتت از من مهم‌تره. کم‌کم اثرات استنشاق گاز سمی باعث شد تا سرهنگ رو به بهداری ببرن. سرهنگ خوب شد اما حس بویایی خودش رو برای همیشه از دست داد.

در سال ۱۳۶۵ با حکم امام خمینی(ره) شهید ستاری به عنوان فرماندهی نیروی هوایی ارتش انتخاب می‌شه



تصویر منصور در لباس فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

شهید ستاری با مدیریت قوی و دانشی که از قبل فراگرفته بود به علاوه‌ی ابتکارات و نوآوری‌های خودش توانمندی‌های نیروی هوایی رو خیلی خیره‌کننده افزایش داد. شهید ستاری با تشکیل تیم‌های تخصصی و بهره‌گیری از دانش جوانان ایرانی و مهندسان بومی، توانست بسیاری از قطعات و تجهیزات مورد نیاز نیروی هوایی را در داخل کشور تولید کند و به این ترتیب وابستگی کشور به اجنبی و واردات از خارج را کاهش دهد. بذارین یه حکایت براتون نقل کنم تا متوجه بشین منصور چقدر تولید داخلی براش مهم بود. با منهدم‌شدن یکی از پایگاه‌های آزمایش موتورهای جت توسط هواپیماهای دشمن، کار بررسی و آزمایش این موتورها با مشکل مواجه شده بود و به دلیل تحریم امکان خرید این سیستم‌ها از خارج کشور هم نبود و از طرف دیگه بدون این سیستم‌ها امکان پرواز هواپیماها هم وجود نداشت. سرهنگ ستاری به کارشناسان فنی و متخصصین نیروی هوایی گفت: باید همت کنیم دوباره این سیستم‌ها رو احیا کنیم. افسران با تعجب به هم نگاه کردن و گفتن: سیستم آزمایش موتور، ساده و پیش‌پاافتاده نیست....به خاطر پیچیدگی قطعات و نداشتن نقشه این کار امکان پذیر نیست....سرهنگ سکوت کرد و فردای اون روز پرسنل و افسران متخصص رو در محوطه جمع کرد.



تصویر بلدوزر آماده دستور منصور برای انهدام تجهیزات

ردیفی از همه قطعات برای سیستم‌های آزمایش جت در محوطه چیده و یک بولدوزر غول‌پیکر آماده بود تا با دستور سرهنگ همه تجهیزات رو منهدم کنه. افسرا تلاش کردن منصورو منصورف کنن که جواب شنیدن: وقتی نمی‌تونیم از این تجهیزات استفاده کنیم چه لزومی به نگهداری از اون‌هاست؟ و بلافاصله دستور حرکت به بلدوزر داد. متخصصان گفتن: سرهنگ! اگه این قطعات از بین برن تکلیف چیه؟ سرهنگ با لبخند گفت: اینا با ماندن در انبار به مرور می‌پوسن و بلااستفاده می‌شن چه بهتر که شما ازشون استفاده کنید تا حداقل چیزی یادگیرین. و این درس بزرگی برای پرسنل پایگاه شد تا همون متخصصان با همت و تلاش خودشون سیستم آزمایشی موتورهای جت را نصب و راه اندازی کنند.

شهید ستاری با تأسیس و تقویت مراکز آموزشی و همچنین اعزام نیروهای جوان به دوره‌های تخصصی داخلی و خارجی، تونست سطح علمی و فنی نیروهای هوایی رو ارتقاء بده. در دانشکده خلبانی دانشجویان پس از یک دوره آموزش کوتاه‌مدت برای آموزش پرواز با هواپیماهای جت به خارج از کشور اعزام می‌شدن؛ چیزی که با روحیه‌ی آزادی‌خواهی و استقلال سرهنگ اصلا جورنبود چون دوست داشت وابستگی به کشورهای دیگه به حداقل برسه

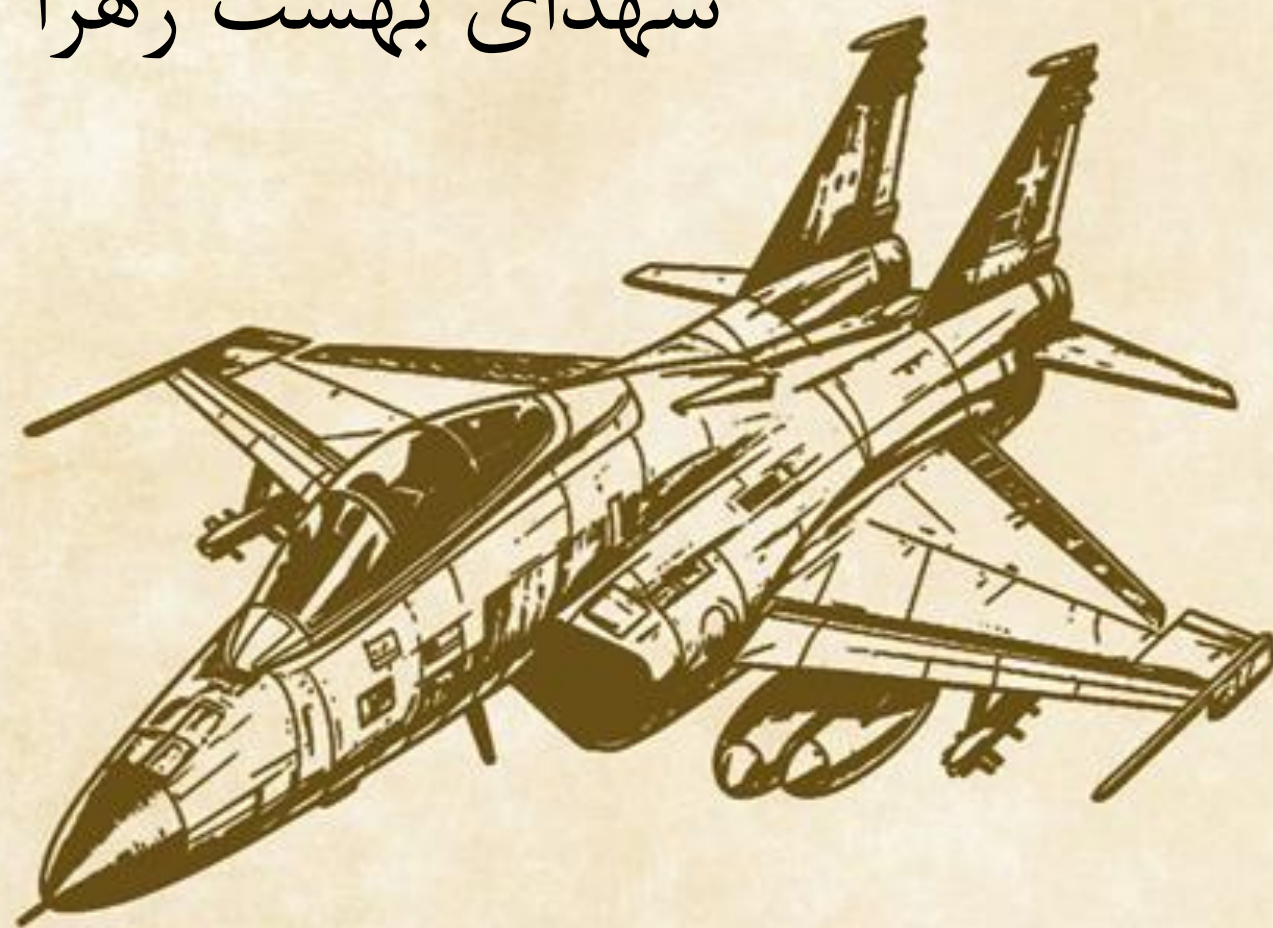


تصویر ستاری در اولین جشن فارغ التحصیلی دانشجویان دانشکده نیروی هوایی

تا بالاخره با تاسیس یک دانشگاه جدید برای آموزش پرواز به آرزوی سی و چندساله‌ی خودش رسید و شهید ستاری در اولین مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان این دانشگاه اشک شوق می‌ریخت و خدا رو شکر می‌کرد. حالا رسیدیم به سال ۱۳۷۳، منصور ستاری در فرماندهی نیروی هوایی به پختگی کامل رسیده و نیروی هوایی در مسیر رشد و افتخار قرار داده؛ شهید ستاری و چند نفر از معاونانش برای بازدید پایگاه هوایی، عازم اصفهان شدن، بازدید به آخر رسیده و فرماندهی پایگاه از شهید ستاری می‌خواد تا شام رو صرف کنن و بعد برن اما منصور که نگران رسیدگی به معیشت پرسنل بازنشسته‌ی نیروی هوایی بود قصد داره به سرعت خودش رو به تهران برسونه هواپیما پرواز می‌کنه اما چند لحظه بعد به برج مراقبت فرودگاه اصفهان اعلام می‌شه هواپیما نقص فنی داره و برای درست شدن باید برگردن اصفهان؛

تصویر سانحه هوایی

بازگشتی که هیچ وقت اتفاق نمی‌افته و هواپیمای حامل شهید ستاری در جاده‌ی نایین به یزد سقوط می‌کنه تا منصور ستاری به همراه ۱۱ نفر از شیرمردای بلندپرواز نیروی هوایی در ۱۵ دی ماه ۱۳۷۳ در حین انجام وظیفه برای همیشه به آسمان سفر کنن. تشییع و تدفین شهید ستاری باشکوه و افتخار توسط مردم و مسئولین انجام و پیکر پاک او و یاران همراهش در گلزار شهدای بهشت زهرا (س) تهران به خاک سپرده شد.



تصویر تشییع باشکوه و انبوه جمعیت مردمی

مراسم تشییع او بازتابی از عشق و احترام مردم به این قهرمان ملی بود. شهید ستاری با تلاش‌ها و فداکاری‌هایش، الگویی برجسته برای نسل جوان شد. روحیه جهادی و تلاش برای استقلال و خودکفایی کشور، از ویژگی‌های بارز این شهید بزرگوار بود. زندگی، کار و شهادت شهید ستاری نمونه‌ای برجسته از ایثار، فداکاری و تعهد به میهن و اسلام است که نقش مؤثری در ارتقاء توانمندی‌های نظامی و فنی نیروی هوایی ایفا کرد و با تلاش‌های بی‌وقفه‌اش، بسیاری از موانع و مشکلات را پشت سر گذاشت. یاد و خاطره این شهید بزرگوار همواره در دل‌های مردم ایران زنده خواهد ماند و تلاش‌ها و دستاوردهای او الگویی الهام‌بخش برای نسل‌های آینده خواهد بود.

